تاملاتی درپاسخ های سیدبحرالعلوم به منکرین رویت قبل از زوال

- تاملاتی درپاسخ های سیدبحرالعلوم به منکرین رویت قبل از زوال
- الف) تفکیک بین کلام و زبان و عنصرکلامی و عنصرزبانی
- ب) حصر اضافی در «صم للرویة»
- ج) رویت موضوعیت ندارد
- د) تفکیک بین ظهور تصوری و تصدیقی

تاملاتی درپاسخ های سیدبحرالعلوم به منکرین رویت قبل از زوال

شاگرد: با توجه به اینکه اصطلاح انصراف در آن زمان شکل نگرفته بود، ایشان در کلامشان تصریح دارند که موضوع له اعم است، بعد می‌گویند ولی در اینجا تنها یک فردش به ذهن می‌آید. مجموع این کلام را می‌توان به این صورت گفت که ایشان همان انصراف مصطلح منظورشان بوده و انصراف باعث نمی‌شود طبیعت نفی شود. اینکه فرمودند نیاز به‌دلیل دارد چون یک فردش منصرف شده بود. جایی هم که تعبیر تبادر کرده‌اند به این جهت بوده که لسان نبوده.

استاد: مانعی ندارد. البته ادامه فرمایش شما در «سؤال» ایشان عرضی دارم. سؤال و جواب ایشان را دیروز خواندیم. سؤال چطور مطرح شد؟ چرا می‌فرمایند «ماهیان سؤال»؟ بعد هم جوابی می‌دهند و می‌گویند تبادر علامت عند الاشتباه است. علامت عند الجهل است. درحالی‌که ما علم داریم. چرا می‌گویند این سؤال هست و بعد به آن صورت جواب می‌دهند؟ همانطور که آقا اشاره کردند این ضوابط کلاسیکی که سائر علماء منقح کرده‌اند، نبوده. معما چو حل گشت آسان شود! وقتی آدم وارد بحثی می‌شود که هزاران حیث لطیف در آن دخالت دارد، نمی‌توان یک دفعه به جواب رسید. حتی مرحوم سید هم با آن ذهن صاف وقتی می‌آیند، زبان علمی ندارند که بگویند. اینها منحاز نشده. این خیلی مهم است. تحقیقات علماء به باحثین زبان می‌دهد. حیثیات لطیفه‌ای که از هم ممتاز نبود را با بیانات علمی ممتاز می‌کنند. برای اینکه این سؤال و جواب ایشان روشن شود، روی اصل استدلال ایشان مروری داشته باشیم.

شاگرد۲: سید می‌فرمایند این تبادر، علامت کشف حقیقت است، در اینجا هم که حقیقت را می‌دانیم، برای کشف مراد که نمی‌توان به تبادر تمسک کرد. یعنی اگر بخواهند با زبان امروز جواب بدهند این را می‌گویند.

استاد: این یک چیز مهمی است؛ ببینید در استدلال چه گفته بودند. ببینید مرحوم سید جواب چه چیزی را می‌دهند. صفحه دهم بود؛ من عبارت را می‌خوانم و بعد بر می‌گردم و زیر برخی از کلمات خط می‌کشم. چند بار این عبارت را خواندیم.

الف) تفکیک بین کلام و زبان و عنصرکلامی و عنصرزبانی

> وجه الاستدلال أنّ المراد من الرؤية في تلك الأخبار هي الرؤية عند الغروب؛ لأنّ الرؤية نهارا لا يكاد يفهم من إطلاق الرؤية فضلا عن الرؤية قبل الزوال خاصّة.[1]

این بخش اول بود. حالا برگردیم؛ زیر «المراد» خط میکشیم. الآن در بحث‌های اصولی ما مراد از رؤیت، یعنی آن چه که یک متکلم از زبان به کار گرفته، و از آن چیزی که در بدنه زبان هست در استعمال میآورد. پس خود کسی که استعمال میکند بحثش را سر ظهور تصدیقی برده است. میگویند «انّ المراد»، یعنی من با مراد از این روایات کار دارم. خُب وقتی با مراد کار دارم، تبادر که اصلاً برای مراد نیست. تبادر از علائم حقیقت و مجاز است در بستر لغت و وضع؛ کاری به مراد ندارد. یعنی اگر تمیزی داده شود که بحث ما سر ظهور تصدیقی است یا تصوری، مشکل حل میشود. ولو علامات حقیقت هم مطرح میشود اما معلوم باشد که بحث ما سر چیست. وقتی منقح بود روشنتر میتوانیم تصمیمگیری کنیم.

«**مراد**» چیست؟ قبلاً از یکی از چیزهای ظریف و لطیف صحبت شد. ما میگوییم «زید قائم»، «جاء زید». میگوییم این یک مصداقی از زبان عربی است. خُب این یک کلمه مسامحی است. «ذهب زید»، «جاء زید»، «رایت زیدا قائما» که مصداقی از زبان عربی نیست. مصداقی از یک کلام زبان عربی است. زبان عربی برای خودش یک نظام متشخصی است؛ با وسعتی که دارد. آن زبان در ضمن «زید قائم» مصداق پیدا نمیکند. بلکه آن زبان، کلام نیست. خیلی تفاوت میکنند؛ اگر تلطیف کنید سریع به ذهنتان میآید. زبان عربی یک نظام محاوره است. یک نظام نشانه‌ها است؛ در مقام تلفظ و در مقام نوشتار. این نظام منسجم که برای محاوره و تبادر به کار میرود، این نظم که مصداقش «زید قائم» نیست. آن نظم قدرت این را دارد که «زید قائم» از آن تولید شود. کلام مصداق زبان نیست. کلام تولید شده از زبان است. این نکته مهمی است.

بنابراین کلام است که پشتوانه اش اراده است. بعضی از بحث‌ها هست که شما به بستر خود زبان میروید؛ کارخانه تولید برای آن جا است. وقتی میگویید معنای حقیقی این لغت چیست، یعنی به بستر آن کارخانه رفته‌اید. کارخانه‌ای که متکلم بعداً میخواهد از آن کارخانه، کلام را تولید کند. مراد، با بحث‌های زبانی در بستر زبان این قدر تفاوت دارد. تبادر برای کجا است؟ برای بستر زبان است. کارخانه تولید آن جا است.

[1] رؤيت هلال، ج ۳ ، ص: ۱۹۷۹

ب) حصر اضافی در «صم للرویة»

خُب الآن که ایشان می‌گویند «انّ‌المراد من الرویة» دنبالش می‌فرمایند: «لأنّ‌الرؤیة نهارا لا یکاد یفهم من إطلاق الرؤیة»، اطلاق یعنی چه؟ اطلاق یعنی مطلق و مقید؟ یا اطلاق یعنی قول و استعمال؟ «لا یطلق علیه کذا»؛ یعنی لا یستعمل کذا. این کدامش است؟ «لایکاد یفهم من استعمال الرویه»؟ یا «لا یکاد یفهم من الاطلاق الاصولی» که مقابل تقیید است؟

> **و علی هذا، فمقتضی الحصر في الأخبار انتفاء الحکم بالإفطار أو الصیام عند انتفاء تلک الرؤیة المخصوصة و إن فرض تحقّق الرؤیة قبل الزوال.[1]**

حصر می‌گوید وقتی آن نیست، افطار و صیام هم نیست، ولو نهارا ببینید. چرا وقتی حصر هست شما می‌گویید لازمه اش این است؟ اگر حصر اضافی باشد که مشکلی نیست. یعنی «صم للرؤیه و افطر للرؤیه» در بستر حصر اضافی. الا و لابد باید رؤیت باشد اما در بستر عدم اماره. خُب این روایات رؤیت نهار می‌گوید «هذه اماره». کجا وقتی حصر شد شما می‌توانید آن روایات را کنار بزنید؟! منافاتی با هم ندارند. بله، اگر حصر حقیقی باشد درست است. اما شاید در کلام حتی یک مورد حصر حقیقی پیدا نشود. چقدر ما گشتیم که یک مورد حصر حقیقی پیدا کنیم. یادم نیست پیدا شد یا نه. علی ای حال حصر اضافی است؛ یعنی در این بستر حصر هست. پس این استدلال به درد روایات نمی‌خورد.

---

[1] همان

ج) رویت موضوعیت ندارد

نکته‌ی مهمتر که از نظر فقه الحدیث قابل تأمل است، این است: بگوییم حصر اضافی است و جوابی هم بدهیم. مهمتر این است که «صم للرویة» است؛ یعنی وقتی در این کلام «رویة» به کار می‌رود، «رویة» الآن موضوعیت دارد؟ یا «رویة» نماینده‌ی یک طیفی از اماراتی است که می‌تواند استصحاب را قطع کند؟ «صم للرویة» یعنی «صم للیقین»، «صم للامارة الموجبة لحکمة القادم»، «صم للامارة القاطعة للاستصحاب». اگر رؤیت این باشد که دیگر به حصر اضافی هم نیازی نداریم. در «صم للرویة»، خود رؤیت که مقصود گوینده نیست. رؤیت یعنی یقین. اگر در فقه الحدیث «صم للرویة» این را بپذیریم دیگر نیازی نیست حصر اضافی را هم بگوییم. منحصراً وجوب صوم، وقتی است که یک چیزی پیدا شود که قاطع استصحاب باشد. اجلی فردش رؤیت است. اسهل افرادش برای عرف عام رؤیت است. این برای وجه استدلال بود.

د) تفکیک بین ظهور تصوری و تصدیقی

اما نسبت به فرمایش سید؛ وقتی ایشان شروع به جواب دادن می‌کنند، می‌فرمایند:

> **و أمّا عن الرابع، فبأنّ ظهور لفظ الرؤية في الرؤية الشائعة المتعارفة لا يدلّ على عدم إرادة غيرها من اللفظ، و إنّما يقتضي ذلك القطع بإرادتها منه، و يتوقّف إرادة الغير و عدمها على دليل يدلّ عليه. و كما لا يدلّ اللفظ على إرادة الرؤية الغير الشائعة فكذا لا يدلّ على عدم إرادتها.[1]**

«فبأنّ ظهور لفظ الرؤية في الرؤية الشائعة المتعارفة لا يدلّ على عدم إرادة غيرها»؛ ظهور و عدم اراده را مطرح کردند. یعنی دو بحث مرادِ و ظهور دارد نزدیک به هم به کار می‌رود. منظورتان از ظهور، ظهور تصدیقی است؟ یا ظهور تصوری است؟ چون می‌گویند «لا یدل علی عدم الاراده»؛ معلوم می‌شود که منظورشان از ظهور اول، ظهور تصوری است. چون می‌گویند «لایدل علی عدم اراده». اگر محور اراده بود که نمی فرمودند «لایدل علی عدم الاراده». معلوم می‌شود ظهوری که اول می‌گویند برای بدنه زبان است. برای کاربرد است.

شاگرد: برای چه ظهور تصدیقی منظورشان نبود؟

استاد: چون می‌گویند ظهور در رؤیت، دلالت ندارد که غیرش را اراده نکرده. پس بحث‌شان سر مراد متکلم نیست.

شاگرد۲: ظهور در اراده فرد شایع، ملازمه ندارد با عدم اراده فرد ندار.

استاد: نمی‌خواهند بگویند مرادش، دو مراد است. می‌گویند مراد متکلم نزد مخاطب تحلیل می‌رود به متیقن الاراده و مشکوک الاراده. اما اراده او که دو تا نیست. دو تا اراده که ندارد.

شاگرد۲: می‌فرمایند با ملاحظه غلبه، این لفظ در فرد غالب ظهور تصدیقی پیدا می‌کند. می‌فرمایند این ظهور تصدیقی در فرد غالب، دلالت نمی‌کند که در فرد ندار اراده نشده.

استاد: یعنی دو تا اراده هست؟

شاگرد۲: یعنی با غلبه می‌فهمیم که متکلم حتماً فرد غالب را اراده کرده است.

استاد: غلبه در بستر زبان، یا غلبه در کلام؟

شاگرد۲: همانطور که در ادامه دارد، ظاهراً می‌فرمایند همانطور که غلبه رؤیت، در غروب است، با این ملاحظه می‌فهمیم که منظور از رؤیت، اراده رؤیت غالبه است. اما اینکه غلبه باعث شود ظهور در اراده فرد غالب باشد، مانع از اراده ندارد نمی‌شود.

شاگرد: خُب این دیگر ظهور نمی‌شود، این قدر متیقن از اراده می‌شود.

شاگرد۲: ایشان می‌خواهند بفرمایند در «صم للرؤیه» متقین مورد غالب است و نسبت به ندارد نمی‌دانیم.

استاد: اینکه می‌گویند ظهور دارد، ما قبول داریم وقتی ظهور تصوری آمد و صارفی نداشت، اصل عقلائی این است که یک ظهور تصدیقی هم طبق آن شکل بگیرد. عقلاء می‌گویند بستر زبان این ظهور را دارد. متکلم هم خلافش نیاورده پس اراده او هم بر وفق این ظهور تصوری است. ولی صحبت سر این است که الآن شروع این ظهور لفظ و منشأش، تصور شده ای نه.

شاگرد۲: در ادامه با تشبیهی که به مثل وجود می‌کند، یعنی در ظهور تصوری رؤیت مسلم می‌گیری که شامل مورد غالب و غیر غالب هم می‌شود. کما اینکه می‌فرمایی وجود شامل وجود ذهنی و خارجی هم می‌شود. یعنی در ظهور تصوری بحثی ندارند که شامل غالب و غیر غالب می‌شود. ولی به ملاحظه غلبه می‌خواهند بفرمایند ظهور تصدیقی آن در غالب است، لذا نسبت به غیر غالب مجمل می‌شود.

شاگرد: فرمایش ایشان این است که ظهور تصوری برای هر دو فرد هست، انصراف این را می‌رساند که ظهور تصوری داشته و اراده هم شده، حال صحبت سر این است که فرد دیگر هم اراده شده ای نشده.

استاد: می‌فرمایی مرحوم سید رؤیت شایعه مرادة را به‌عنوان متیقن پذیرفته‌اند، و این ظهور تصدیقی می‌شود.

شاگرد۳: وقتی می‌گوییم لفظ ظهور در یک معنا دارد، یعنی این معنا از آن فهمیده می‌شود، نه یعنی قدر متیقنش این است. لذا این دور می‌کند... .

استاد: ببینید وقتی ظهور می‌گویید، یعنی این ظاهر. دیگر دو تا ندارد که بعدش مشکوک شود. اگر مشکوک است که دیگر ظهور نیست. در مراد که چند مراد نداریم. مرادی که یکی بود، مجمل شد. دیروز هم عرض کردم. خُب حال آیا متکلم اعم اراده کرده یا نکرده؟ شما بفرمایید.

شاگرد: من می‌خواهم عرض کنم سید می‌فرمایند غلبه، یعنی ظهور تصوری رؤیت هم فرد ندارد و هم فرد غالب را شامل می‌شود، وقتی هم فرد غالب آمد، باعث می‌شود نسبت به مورد غالب ظهور باقی بماند و نسبت به فرد ندارد اجماع ایجاد کند.

شاگرد۲: ایشان در کلمه ظهور تصرف می‌کنند.

شاگرد: در ادامه نسبت به مدلول تصوری تصریح می‌کنند که شامل است و اعم است. وقتی با وجود مقایسه می‌کنند تصریح می‌کنند که در مرحله مدلول تصوری شامل غالب و غیر غالب می‌شود. یعنی گویا این غلبه وجودی باعث می‌شود که نسبت به مدلول تصدیقی و نسبت به فرد ندارد اجمال درست کند.

شاگرد۲: اتفاقا فرمایش ایشان دلیل دیگر بر استصحابی است که شما فرمودید. یعنی نه تنها حرف ایشان را ثابت نمی‌کند بلکه دلیل بر فرمایش شما می‌شود. چون اگر ظهور تصوری اعم است، این عبارات را چطور حل می‌کنند؟!

[1] همان